

شهید عباسعلی حیدری



ازتبار علی
سازمان جامع سرداران و شهیدان استان بوشهر

نام پدر	محمد علی
تاریخ تولد	۱۳۲۷/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۱/۱۵
محل شهادت	آبادان
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	راننده
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	باغک

زندگینامه

زندگینامه شهید

اصل و نسب:

پدرش محمد علی فرزند زایر غلامرضا فرزند زایر حیدر بود که از طایفه محمد حاجی هستند .

زایر غلامرضا جد پدری شهید عباسعلی حیدری در اهشام زایر محمدی سکونت داشته که پس از آن به قریه جوی کوچ می کند و در آنجا ساکن می شود و نخیلاتی را غرس می نماید و بدینطریق امرار معاش می کند و پس از آن نیز بازماندگان چنین به معیشت پرداخته اند.

مادرش فاطمه نام دارد که عباسعلی حیدری تحت تربیت چنین مرد و زنی پرورش می یابد .

قریه محل سکونت را بدان جهت جوی می گویند که در این محل درختان کنار زیادی وجود داشته که چون از حیث چوب بسیار محکم می باشد از آن ابزار آلاتی مانند خویش ، جوه و دارجوه می ساخته اند که از جوه برای کوبیدن گندم به منظور پختن هریسه که در گویش محلی به آن شله می گویند استفاده می کرده اند . ساخت این ظرف چوبی که به آن جوه - جون - جوقن می گفته اند توسط چوب تراشهای دوره گرد که سالانه به روستاها سفر می کرده اند انجام می گرفته ، لذا بر این اساس این روستا را جوی گفته اند.

به قولی دیگر این روستا جوی نیست بلکه جبهه ای بوده است که به علت اشتباه در تلفظ تغییر شکل داده و جوی تلفظ می گردد و به این خاطر آن را جبهه ای می گویند که زمانی جنگ به سربست چغادک و عالی چنگی کشیده می شود زائر خضرخان به خاطر اینکه نظارت دقیق تر و نزدیکتری به جنگ داشته باشد در این محل علیه جبهه دشمن تصمیماتی اتخاذ می کرده اند و مهمات را از این جا به سربست می فرستادند به این خاطر آن جا را جبهه ای گفته اند.

ولادت:

عباسعلی حیدری در تاریخ ۱۳۲۷/۸/۱۰ در قریه جوی باغک چشم به جهان گشود ، پدر نام عباسعلی را برای او انتخاب کرد.

فرزند علی (ع) که مادرش ام البنین بوده است عباس نام داشته است . کنیه اش ابوالفضل است . او در واقعه کربلا به عنوان سقای تشنگان چنان جانفشانی کرد که این کاغذ مجال وصف اوصاف ایشان را ندارد . عشق و علاقه مردم به نامدار کربلا که در زیبایی او را قمر بنی هاشم نامیده اند باعث شده است که در سخت ترین شرایط او را بین خود و خدا قرار داده و به وی به عنوان باب الحوائج متوسل می شوند به همین منظور انتخاب نام عباس در بین مردم ایران زمین وجود داشته و دارد .

تحصیلات:

مقطع ابتدایی:

عباسعلی حیدری برای تحصیل به مدرسه دادگر باغک می رود . مدرسه ای که اولین مدیرانش خورشید منصوری و

رستمزاد بوده که هر دو مرحوم شده اند.

عباسعلی حیدری بیشتر از این مقطع تحصیل نکرده و پس از آن مدرسه را ترک نموده است.

امرار معاش:

اجداد عباسعلی باغدار بوده اند و از این طریق امرار معاش می کرده اند پدر عباسعلی نیز این شغل را ادامه داده است.

عباسعلی حیدری خود علاوه بر باغداری وارد شغل آزاد نیز شده و بدینطریق دنبال رزق و روزی بوده است.

بیشتر در شغل رانندگی امرار معاش نموده است، وسیله نقلیه عمومی داشته و مسافرین را جابجایی کرده است.

ایشان در فروردین ماه ۱۳۶۰ دفترچه مخصوص رانندگی با وسائط نقلیه عمومی مسافربری را دریافت کرده و تا مدت زمانی این پیشه را ادامه می دهد.

وی پس از اخذ گواهینامه پایه ۲ بشماره ۹۷۷۱ و علاقمندی ایشان به این رشته مؤفق به اخذ گواهینامه پایه یک نیز می گردد و از طریق کار با ماشین های سنگین تلاش خود را ادامه می دهد.

ایشان در مشاغل دولتی وارد نگردیده و تا زمان شهادت همین حرفه را دنبال کرده است.

جبهه و جنگ:

جانشانیهای شهید عباسعلی حیدری به دوران جنگ محدود نمی شود بلکه ایشان در دوران انقلاب از افراد فعال بود که با تمام قوا در راهپیماییها و تظاهرات در هر نکته از شهرستان تنگستان و دشتستان اتفاق می افتاد شرکت می کرد.

ایشان در آن زمان وسیله نقلیه ای داشت، بلندگو را روی آن نصب می کرد و مردم را به نقطه مورد نظر برای راهپیمایی منتقل می کرد.

حضور فعال او در مجالس سخنرانی حجه الاسلام طاهری نه تنها در تنگستان بلکه در شهرستان دشتستان انجام می گرفت.

هیچ کسی به یاد ندارد که ایشان در راهپیماییها یا تظاهرات اوایل انقلاب غایب بوده باشد.

شهید حیدری در زمان اوجگیری مبارزات مردمی علیه رژیم پهلوی جوانی ۳۳ ساله بوده است.

در سال ۱۳۶۰ به جبهه های جنگ عزیمت می نماید، سخت ترین دوره های آموزش نظامی را در اصفهان پشت سر می گذارد و به عنوان جنگجویی نام آور بارها در مناطق جنگی از جمله عین خوش و دشت عباس

،جاده آبادان - خسرو آباد و مناطق دیگر به خدمت مشغول می گردد.

همرزمان وی از جمله حاج حسن تهمتن ،جواد پولادی،علی پولادی و عیسی بحرانی دشتی از او خاطراتی دارند.

ایشان در سالهای ۶۰، ۶۲، ۶۴ و ۶۵ به میادین نبرد اعزام گردیده است. در یکی از اعزام ها جهت سازماندهی در زمستان سال ۱۳۶۰ به پادگانی در شیراز منقل می گردد و پس از آن به جبهه اعزام می شوند. در مرحله ای که به جبهه دشت عباس می رود شهید عالی زنده بودی نیز از همراهان ایشان بوده است. آخرین مرحله عزیمت ایشان به جبهه نبرد سال ۶۴ بود که همراه با تعدادی از رزمندگان روستا در مدرسه سعادت بوشهر بیتوته نموده و فردای آن روز حرکت می کنند. این کاروان به مدت ۵ الی ۶ روز در روستای گمارون از توابع گناوه توقف می کند.

شهید عباسعلی حیدری چون دارای گواهینامه پایه یکم بود قبل از دیگر نیروها همراه با علی پولادی به منطقه جنگی اعزام می گردد و در قسمت ترابری در اروند کنار مشغول خدمت می شود.

آخرین اعزام شهید در تاریخ ۱۱/۲۹/۶۴ صبح ساعت ۸ از حسینییه شهید مطهری باغک صورت گرفته است. او همچون دوره های گذشته خود که در جبهه حضور پیدا می کرده سمت تیربارچی را بر عهده می گرفته است در این مرحله به علت نیاز مبرم به راننده پایه یک ایشان بعنوان راننده پایه یکم به خط اعزام می شود. وی در حالی که مشغول انتقال بار بوسیله یک دستگاه خودروی سنگین بوده است به علت اثابت گلوله توپ فرانسوی در جلوی خودرو و از جا در رفتن محموله در شب هنگام مورخه ۵/۱/۶۵ در ایام نوروز جان را به دادار عالم تسلیم می کند.

تشییع جنازه و دفن:

شهید عباسعلی حیدری در روزهای آغازین سال ۱۳۶۵ بر روی دستان مردم تشییع شد این شهید که هفتمین شهید روستا می باشد طبق وصیتش در بهشت عسکری روستای باغک دفن گردید.

سجایای اخلاقی:

میهمان نوازی عباسعلی حیدری صفتی بوده است که از اکثر دوستان و بستگانش نقل می گردد و در عوض خود نیز دعوت دوستان را می پذیرفته است. گواه ادعا اینکه او در آخرین روز عزیمت خود به جبهه در منزل یکی از بستگان دعوت بوده است.

در قبال بیت المال شدیداً احساس مسئولیت می کرده است و وسیله نقلیه ای که در اختیار ایشان بوده است در حد مطلوب از آن نگهداری می نموده و همزمانش چنین موضوعی را تصدیق می کنند. جوش و خروش هر حرکت انقلابی چه در زمان انقلاب و چه در زمان جنگ وابسته به ایشان بود.

شوخی طبع و خوش مشرب و خوش محفل بود و هر کس اعم از پیر و جوان چه در جبهه و چه در محل از همنشینی با ایشان لذت می برد.

در قبال وظایف محوله احساس مسئولیت می کرد و تا حصول نتیجه پیگیر بود.

هر نوع وسیله نقلیه ای که داشت در خدمت مردم بود و در خدمتگزاری به محرومین دریغ نمی کرد.

او در سلام کردن همواره پیشدستی می کرد و بدینوسیله کوچک نفسی خود که به دور از هرگونه کبر و نخوت بود ثابت می کرد.

اهل هبه بود و بخشش از برنامه های زندگی ایشان بود.

ایشان مانند همه شهدا عاشق شهادت بود و خود از این موضوع آگاهی داشت.

وصیت نامه

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

اینجانب عباسعلی حیدری ساکن روستای باغک تنگستان وصیت نامه خود را بشرح زیر می نویسم.

با سلام و درود به امام بزرگوار و امید مستضعفان و محرومان. ما برای اجابت قرآن و دعوت امام عزیز به جبهه های حق علیه باطل شتافتیم تا دین خود را نسبت به اسلام عزیز ادا کرده باشیم. امت حزب الله بدانید که شهادت سعادت است. بخصوص وقتی که در زیر پرچم رهبری بزرگ که از فرزندان فاطمه الزهراء (س) باشد. مؤمنان همیشه آرزویشان این بوده است که شهادت در راه خدا نصیب آنان گردد. اینجانب نیز بر حسب وظیفه الهی و دینی خود با جان و دل احساس مسئولیت کرده و به جبهه شتافته ام تا شاید با اهداء کردن جان خود خدمتی به اسلام عزیز کرده باشم. از خداوند بزرگ می خواهم صبر و اجر به خانواده های معظم شهدا عنایت فرماید. وصیت من به پسرم حسین این است تا آنجا که می تواند احترام مادرش را نگاه دارد تا خداوند از او راضی شود. اسم فرزندانم حسن حیدری را عباسعلی حیدری بگذارید و مرا پهلوی پدرم بخوابانید دلم می خواهد منزلت پهلوی پدرم باشد. و هر کسی خواست یک روز بعد از شهادت من عروسی کند. در آخر چند دعا میخوانم. خداوند در سایه امام امت زیارت حسین ابن علی (ع) را نصیب امت اسلام بگرداند. خداوند معلولین و مجروحین را شفای عاجل کرامت بفرماید. خداوند دست پربرکت رزمندگان اسلام را به ضریح مقدس ابا عبدالله برسان.

عباسعلی

(خدا حافظ تا روز قیامت)

حیدری

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

خاطرات

خاطرات:

«نگاه معصومه»

آخرین روزی بود که با عباسعلی کنار یک سفره می نشستیم گرچه بی قرار بود ولی لحظه ای فراموش نشدنی بر جا گذاشت.

مهیای حرکت شد کیف خود را برداشت و از اهل و عیال خداحافظی نمود، دختر کوچولویی به نام معصومه داشت وقتی بابا حرکت کرد با نگاهی حزن انگیز پدر را بدرقه می نمود. نگاهش همه ما را به غمی سنگین آتش می زد. اما عباسعلی دیگر به پشت سر نظر نیافکند که مبادا نگاهش به چهره معصومه بیفتد و در رفتنش متردد گردد. (او رفت و نگاه معصومه در انتظار ماند.)

«به نقل از جواد گلستانی»

«هدیه شهید»

در دشت عباس بودیم، دشت عباس عجب خاکی داشت، در این منطقه با تنی چند از دوستان کنار شهید حیدری بودیم، عباسعلی قدر فرصت ها را خوب می دانست. او خاک را به گل و سپس به مهر تبدیل می نمود و با سرنیزه آن را خیلی زیبا صیقل می داد و مهر را به بچه ها هدیه می داد. هدیه دشت عباس شهید هنوز در منزل نگهداری می شود.

«به نقل از جواد گلستانی»

«به خدا می سپارم»

فردای آن روز می بایست به شیراز می رفتیم تا پس از سازماندهی به جبهه نبرد اعزام گردیم شب بود و در منزل یکی از دوستان در بوشهر مانده بودیم در آن شب فردی به حیدری گفت: شما که می خواهید به جبهه بروید اهل و عیال و بچه هایت را به چه کسی می سپاری، عباسعلی با آرامش خاطر جواب داد: ما که دل به دنیا نداده ایم آنها را به خدا می سپاریم.

«به نقل از جواد پولادی»

«اجر مضاعف»

در منطقه دشت عباس همراه با عباسعلی در رزم شبانه شرکت کرده بودیم و مسیری را در حدود ۲۵ کیلومتر می بایست با پای پیاده طی می کردیم. عباسعلی تیربارچی بود و حمل تیربار ژ-۳ در مسیر طولانی بسیار مشکل بود ،از او خواستم تا تیربار به من بدهد و خود لختی استراحت کند اما او جواب داد حمل آن به خاطر خدا بر من آسان است بگذار به تنهایی آن را حمل کنم و اجر بیشتری از خدا بگیرم.

«به نقل از جواد پولادی»

«آخرین سفر»

عباسعلی به مرخصی آمده بود و فردای آن روز می بایست به جبهه می رفت در منزل یکی از دوستانش بود من هم آنجا بودم در این محفل دوستانه گپ و روایت زیاد بود.

یک متر چوبی در آنجا موجود بود عباسعلی آن را بر داشت و در حالی که دراز کشیده بود اندازه خود را گرفت دوستش که صاحبخانه بود گفت چرا این کار را کردی جواب داد: می خواهم اندازه قبرم را به شما بدهم فردا سفر آخر من است . و او در آخرین سفرش هرگز برنگشت .

«به نقل از حسین پولادی»

«دارو»

همراه با تنی چند از دوستان باغکی از جمله عباسعلی حیدری عازم جبهه شدیم در مسیر ما را گمارون از توابع گناوه بردند شب بسیار سردی بود و کسی از شدت سرما خواب به چشمانش نرفت بالاخره صبح شد و عباسعلی مقداری هیزم جمع کرد و آتشی روشن نمود بچه ها بوسیله آتش خود را گرم می کردند. عباسعلی خرماي مخصوصی را آورده بود و بین دوستان تقسیم می کرد واقعا خرماي خوشمزه ای بود .

من گفتم: این خرما برای من مانند داروست عباسعلی جواب داد: از این دارو هرچه بخواهی دارم .

«به نقل از حاج حسنعلی تهمتن»

«آزادی»

دور هم نشسته بودیم شهید حیدری نیز در جمع ما بود که بنده خدایی نیز وارد جمع شد ، او بلبلی داشت ، عباسعلی از او خواست که بلبل را آزاد کند وی قبول نکرد . عباسعلی هرچه اصرار کرد نپذیرفت . سرانجام عباسعلی بلبل را از او خرید و آن را آزاد کرد.

«به نقل از علی پولادی»

« آخرین خبر »

پاسی از شب گذشته بود و همگان خفته و خستگی کار روزانه را از تن بیرون می کردند که صدای دق الباب سکوت شبانه را درهم شکست .

در را باز کردم صفدر پولادی که یکی از بستگان بود دیدم،او پیک بود و حامل یک خبر و آن هم خبر شهادت عباسعلی حیدری.

این خبر را به کسی نگفتم و با برادرم به اهواز رفتم و از آنجا ما را به معراج شهدا راهنمایی کردند و با خواهش اجازه دادند پیکر عباسعلی را ببینیم و وداع آخر او را قبول کنیم.

« به نقل از جواد پولادی »



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران